

مقایسه راهبرد باراک اوباما و دونالد ترامپ در قبال افغانستان

رضا سیمبر^{*۱}

احسان خادمی بهابادی^۲

آزیتا ملکی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۰

چکیده

افغانستان در دهه های اخیر در سیاست خارجی آمریکا نقش ویژه ای داشته است. ورود آمریکا به عرصه سیاسی-نظامی افغانستان به اواخر دوره اشغال این کشور توسط ارتش سرخ شوروی در دهه ۱۹۸۰ بازمی‌گردد. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تمرکز راهبردی بوش پسر را بر این کشور افزایش داده و باعث حمله آمریکا به افغانستان شد. این راهبرد کم و بیش در دوران روسای جمهوری بعدی آمریکا بخصوص اوباما و ترامپ نیز ادامه یافت. در این راستا سوال اصلی پژوهش حاضر این است که راهبرد باراک اوباما و دونالد ترامپ در قبال افغانستان چه تشابهات و افتراقاتی را داشته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اوباما وضعیت امنیت افغانستان را از اولویت‌های جدی خود اعلام کرد و با شعارنوی جنگ موفق به دریافت صلح نوبل شد. سیاست اوباما در مورد افغانستان در واقع نقشه راه دولت وی دربرخورد با مسئله افغانستان قلمداد می‌شد. استمرار مشکلات آمریکا در این کشور دربرخورد با طالبان یکی از مهم ترین مسائلی بود که دولت اوباما درصدد حل آن در کوتاه ترین زمان ممکن بود. ترامپ در ابتدای ورود به کاخ سفید، وعده خروج نظامیان آمریکایی از افغانستان را مطرح کرد، اما بعد طرحی را امضا کرد که حدود چهار هزار نظامی آمریکایی دیگر به افغانستان اعزام شوند. ترامپ در راهبرد خود مخالف خروج شتاب زده نظامیان آمریکایی از افغانستان بود. اوباما و ترامپ هر دو در وعده خروج از افغانستان و برقراری صلح در آن کشور، پیگیری مذاکرات صلح، واگذاری مسولیت به نیروهای افغان و مسأله تروریسم دیدگاهی مشترکی داشتند. پژوهش حاضر از نوع توصیفی - تحلیلی با رویکرد مقایسه ای است.

واژگان کلیدی: افغانستان، آمریکا، اوباما، ترامپ، راهبرد

۱. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

* نویسنده مسئول: rezasimbar@hotmail.com

۲. استادیار روابط بین الملل، مدرس دانشگاه فرهنگیان یزد

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق و مدرس دانشگاه

در سیاست بین الملل هر قدرت بزرگ تلاش دارد تا نظم جهانی را بر اساس راهبرد و منافع خود ایجاد و حفظ نماید و در این راستا ایالات متحده نیز بعد از پایان جنگ سرد برای ایجاد نظم جهانی بر اساس خواست خود ناگزیر به ایجاد، حفظ و ارتقاء هژمونی خود بود تا بتواند سیاست بین الملل را کنترل و هدایت نماید چرا که حفظ و گسترش هژمونی یک اصل اساسی و بنیادین در سیاست خارجی آمریکا قلمداد می شود که حضور در افغانستان نیز یکی از این راهبردها در جهت افزایش هژمونی ایالات متحده است. شاید بتوان کودتای ۱۹۷۸ را نخستین نگرانی عمیق آمریکا در مورد سرنوشت افغانستان دانست چرا که اندک زمانی بعد از آن با ورود تانک های اتحاد جماهیر شوروی به خاک افغانستان، آن کشور را به میدان جنگ نیابتی و رقابت دو ابر قدرت مبدل ساخت. و تعلیم و اعزام نیروهای خارجی از کشور پاکستان برای مقابله با اتحاد شوروی پایه شکل گیری طالبان و دزدسرای امروزین آنها برای صلح و ثبات جهان و من جمله خود آمریکا را باعث گردید.

با پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی سابق مرکزیت افغانستان در سیاست خارجی آمریکا کاهش یافت؛ اما حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بار دیگر افغانستان را در مرکز توجه راهبرد شنا سان ایالات متحده قرار داد. حادثه ۱۱ سپتامبر، ترتیبات جدید قدرت را که بدنبال سقوط کمونیسم شکل گرفته بود را منسجم نموده و استراتژی جدید آمریکا در دوران تک قطبی را نهایی ساخت. به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر استراتژی شعار مبارزه با تروریسم در دوران بوش پسر این فرصت را در اختیار رهبران آمریکا قرار داد تا راهبرد متناسب با منافع خود را در عصر امنیتی شدن جدید با توجه به ارزش های خود شکل دهد. حمله به افغانستان در راستای همین راهبرد بود.

دولت اواما که با شعار تغییر در آمریکا در سال ۲۰۰۹ روی کار آمد، وضعیت امنیت افغانستان را از اولویت های جدی دولت خود اعلام کرد و با شعار نفی جنگ موفق به دریافت صلح نوبل شد. باراک اواما دو راهبرد متمایز را در دو مرحله در مورد افغانستان به اجرا گذاشت: در مرحله اول وی معتقد به تمیز دادن جنگ کثیف و تمیز بود به این معنی که برای مبارزه با تروریسم؛ افغانستان در اولویت است و عراق می بایست از کنترل



مستقیم نیروهای آمریکایی خارج شود. در این راستا در سال ۲۰۰۹ اوباما ۱۷ هزار نیروی جدید به افغانستان اعزام نمود که اکثرا در مناطق جنوبی افغانستان مستقر شدند. در راهبرد دوم اوباما بیشتر بر کمک‌های اقتصادی و خروج نیروهای آمریکایی از خاک افغانستان تاکید داشت. هدف وی بر اساس این راهبرد درصدد انتقال مسئولیت تامین امنیت افغانستان به نیروهای افغان بود و در آخرین مرحله اجرای این راهبرد؛ اوباما در ژوئن ۲۰۱۱ تصمیم خود را مبنی بر خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان اعلام کرد. اوباما یکی از عوامل پیروزی طالبان را بی توجهی به افغانستان و صرف منابع برای عراق می دانست. به نظر وی باید به افغانستان از لحاظ کمیت نیرو منابع مورد نیاز توجه می‌شد. وی همچنین توجه بیشتری به تسریع تربیت، تقویت افزایش نیروهای امنیتی افغانستان از لحاظ کمی و کیفی داشت. اوباما معتقد به پیوند جغرافیایی تروریسم در افغانستان و پاکستان بود. به باور آن بدون نابودی پناه گاههای امن طالبان و القاعده در مناطق مرزی پاکستان، ثبات در افغانستان ناممکن می باشد.

دونالد ترامپ، سومین رئیس جمهور ایالات متحده بود که با چالش افغانستان روبرو بود. راهبرد دولت وی پس از چندین ماه تاخیر، طی یک سخنرانی در اوت ۲۰۱۷ که معروف به راهبرد ترامپ بود اعلام شد. ترامپ در ابتدای ورود به کاخ سفید، وعده خروج نظامیان آمریکایی از افغانستان را مطرح کرد، اما بعد طرحی را امضا کرد که حدود چهار هزار نظامی آمریکایی دیگر به افغانستان اعزام شوند. اعلام این راهبرد به نوعی پاسخ به سخنرانی هشت سال قبل باراک اوباما در هنگام ورود به کاخ سفید بود. او در این سخنرانی، راهبرد نوین آمریکا در افغانستان را که مبنی بر افزایش ۳۰ هزار نیروی نظامی آمریکا در آن کشور و نیز یک جدول زمان بندی برای خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان بود، اعلام داشت. اما دونالد ترامپ، برعکس اوباما، در آغاز ریاست جمهوری خود برنامه مشخصی برای جنگ افغانستان نداشت. ترامپ در حالی که در ابتدای ورود خود به کاخ سفید منتقد حضور نظامیان آمریکایی در افغانستان بود، اما بعد از مدتی در راهبرد نوین خود مخالف خروج شتاب زده نظامیان آمریکایی از افغانستان گردید و حمله به دشمنان آمریکا، نابودی داعش، ضربه زدن به القاعده، جلوگیری از تسلط طالبان بر افغانستان، جلوگیری از ایجاد و توسعه پناهگاه تروریست‌ها و دسترسی تروریست‌ها

به سلاح کشتارهای جمعی را مورد تاکید قرار داد. او راهبرد خود را ترس از فروپاشی دولت افغانستان و تبدیل شدن به لانه تروریست‌ها و کاهش نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان قرار داد. در این راستا مقاله حاضر بر اساس روش توصیفی تحلیلی در صدد است تا تفاوت‌های راهبردهای دو دولت «باراک اوباما» و «دونالد ترامپ» در قبال افغانستان را در سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۰ مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

۱. پیشینه پژوهش

در زمینه‌های مرتبط به موضوع این مقاله پژوهش‌هایی در دسترس است که در ادامه به مرور برخی از آن می‌پردازیم. صفوی (۱۳۹۰) در کتاب، **نقد استراتژی آمریکا در افغانستان**، با توجه به ویژگی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حاکم بر افغانستان، استراتژی جورج بوش و باراک اوباما و رویکردهای دولت‌های ایالات متحده آمریکا از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۱ و پس از حمله و اشغال این کشور را مورد تجزیه و تحلیل و نقد قرار داده است. سریع القلم و تمنا (۱۳۸۷)، در کتاب **سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در افغانستان** به طرح خاورمیانه بزرگ، دولت-ملت سازی و مبارزه با تروریسم در افغانستان پرداخته‌اند. نویسندگان بر این باورند که، حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی فرصت نمایش مجدد قدرت آمریکا را در سطح بین‌المللی فراهم کرد؛ و آمریکا با طرح مبارزه با تروریسم بار دیگر در نقش سکان‌دار تحولات جهانی مورد توجه جهانیان قرار گرفت. بن‌لادن و القاعده تحت حمایت طالبان با مدیریت و اجرای حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر موجب شدند آمریکا با حمله به پایگاه‌های آنها در افغانستان به تثبیت هرچه بیش‌تر نفوذ خود در منطقه نایل آید.

ازغندی و جهانگیر (۱۳۹۷) در مقاله «واکاوی سیاست خارجی دونالد ترامپ در خاور میانه و چالش‌های پیش روی آن (ابعاد و رویکردها)» به بررسی سیاست خارجی ایالات متحده با محوریت دولت دونالد پرداخته‌اند. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد دولت دونالد ترامپ به منظور پیشبرد اهداف دولت خود و بر خلاف شعارهای تبلیغاتی اش و مخالفت وی با سیاست‌های رئیس‌جمهور پیشین و همچنین بر اثر عوامل تعیین‌کننده‌ای چون؛ فشار لابی‌های اسرائیلی، دلارهای عربستان سعودی و عوامل دیگر، از مواضع اعلامی خود عقب‌نشینی نموده و لاجرم خود را مجبور به دنباله‌روی از سیاست‌های

اعصار گذشته (در مورد خاورمیانه) و حتی تلاش جهت افزایش تنش‌ها در این منطقه می‌بیند. شفیعی (۱۳۹۵) در مقاله «تیین عوامل موثر بر اتخاذ استراتژی دولت ترامپ نسبت به افغانستان» به بیان رویکرد دولت ترامپ نسبت به افغانستان پرداخته و رویکرد دولت‌های پیشین آمریکا نسبت به افغانستان را نقد می‌نماید. یافته‌های پژوهش بیان می‌دارد که ترس فرو پاشی دولت افغانستان و تبدیل آن به بهشت تروریست‌ها و نیز برداشت کلی تیم سیاست خارجی ترامپ، مبنی بر تبدیل شرایط بد «افغانستان» در دولت‌های بوش و اوباما به شرایط خوب، نیازمند استراتژی جدید است. رضوانی بونش (۱۳۹۶) در مقاله «چشم انداز راهبرد جدید ترامپ در افغانستان» بطور خاص راهبرد ترامپ در مورد افغانستان را بیان و دیدگاه مخالفین و موافقین راهبرد جدید ترامپ در افغانستان را مورد بررسی قرار داده است که می‌تواند برای درک سیاست خارجی ترامپ در قبال افغانستان مفید باشد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های راهبرد ترامپ با راهبرد اوباما، توجه ترامپ بر فشار بر پاکستان و استقبال از نقش بیشتر هند در افغانستان است. آنچه به اعتقاد نویسنده اساس و محور راهبرد دونالد ترامپ در قبال افغانستان، منافع و اهداف استراتژیک آمریکا و نه امنیت، ثبات و مبارزه با تروریسم در افغانستان می‌باشد.

۲. ژئوپلیتیک افغانستان و سیاست خارجی آمریکا

جایگاه ژئوپلیتیک افغانستان که قلب آسیا نامیده می‌شود، تاثیر زیادی به تحولات این کشور در منطقه دارد به گونه‌ای که موقعیت جغرافیایی این کشور طی قرون گذشته مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار گرفته است. برای مثال، بریتانیا در قرن نوزدهم افغانستان را به متابه خط اول دفاعی از مستعمرات خود در شبه قاره هند در برابر روسیه و فرانسه به حساب می‌آورد. پس از جنگ جهانی دوم نیز افغانستان به کانون رقابت بلوک شرق و غرب و مبارزه با بنیادگرایی اسلامی مبدل شد. نگاه به افغانستان در درون قالب بزرگتر منطقه آسیای مرکزی از اهمیت بیشتری برخوردار است. مکیندر از آسیای مرکزی به عنوان منطقه محوری یا هارتلند یاد می‌کند که دربردارنده مناطق مهمی از آسیا و اروپا است و تسلط بر آن، پیروزی را به ارمغان می‌آورد. (Safari & Vosoughi, 2015, 114)

بعلاوه، این منطقه از این لحاظ که به خاورمیانه و خلیج فارس نزدیک است و به عبارت دیگر، محل برخورد خشکی و دریا است، می‌تواند محل برخورد نیروی زمینی و دریایی باشند (Salimi and Rahmatipour, 2013: 132). افغانستان در قالب نظریه ریملند اسپایکمن نیز بخشی از آسیای مرکزی و در ریملند داخلی قرار دارد (Aghaei and Falahi, 2014: 3). افغانستان در سیاست خارجی آمریکا نیز در کانون چند سیستم منطقه‌ای شامل شبه قاره هند، آسیای مرکزی، خاورمیانه بزرگ و خلیج فارس قرار گرفته است. در این بین مجاورت افغانستان با خاورمیانه، موقعیت ژئواستراتژیکی این کشور را برای آمریکا دوچندان نموده است.

افغانستان در سیاست خارجی آمریکا در دوره پس از جنگ جهانی دوم با دو موضوع مقابله با کمونیسم و مبارزه با تروریسم گره خورده است. در واقع راهبردهای جنگ با کمونیسم و تروریسم مواردی هستند که آمریکا در قالب آنها اقدامات نظامی خود در افغانستان را به وسیله آن توجیه می‌کند. اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹ توسط شوروی، سبب شد تا توجهات بین‌المللی به سمت افغانستان جذب شود، به‌خصوص که عرصه رقابت آمریکا و شوروی نیز قرار داشت. آمریکا برای فرسایش توان شوروی از گروه‌های سلفی چندملیتی و مجاهدین افغان استفاده کرد. در سال ۱۹۹۶ از میان همین گروه‌ها، طالبان در افغانستان حکومت را به دست گرفت که این مسئله توجه آمریکا را بیشتر جلب کرد. رویداد ۱۱ سپتامبر باعث شد در افغانستان برای نخستین بار آمریکا از نیروی نظامی ناتو بیرون از حوزه نظامی‌اش برای از بین بردن تروریسم استفاده شود و هر چه بیشتر نیروی نظامی به عنوان عنصر اصلی در سیاست خارجی آمریکا قرار گیرد (Baivardi & Hamkaran, 2014, 111) استفاده از قدرت سخت افزاری توسط آمریکا در افغانستان، بدون در نظر گرفتن مناسبات سیاسی-اجتماعی و قومی-مذهبی، این کشور را وارد یک جنگ طولانی مدت نمود که پیامدهای منفی برای ثبات و استقرار صلح در افغانستان در پی داشت. نتایج اقدام نظامی آمریکا علیه طالبان که در دوره زمانی ۲۰۰۹-۲۰۲۰ که حکومتی واحد بر افغانستان سلطه نداشته، بلکه گروه‌های مختلف به صورت محلی در مناطق مختلف افغانستان مشغول جنگ با دولت مرکزی و نیروهای خارجی بودند، از موضوعاتی بود که در دوره‌های ریاست جمهوری باراک اوباما و دونالد ترامپ

در زمره موضوعات مهم سیاست خارجی محسوب می‌شد. در واقع جایگاه افغانستان در سیاست خارجی آمریکا تضاد بین قدرت و ضعف را نمایش داده است. بعد از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، منطقه آسیای مرکزی با خلا ژئوپلیتیک مواجه شد و آمریکا سعی کرد از این فرصت برای تثبیت هژمونیت خود استفاده کند. جنگ افغانستان آغاز دوره‌ای بود که سیاست خارجی آمریکا از یک مشی تهاجمی و یک جانبه‌گرایانه پیروی می‌کرد. اما دو دهه جنگ فرسایشی در افغانستان و سایر نقاط خاورمیانه و بالا رفتن هزینه‌های نظامی آمریکا باعث شد در زمان ترامپ یک جانبه‌گرایی از حد سیاست‌های اعلامی فراتر نرود و رویکرد آمریکا به سمت انزوا و کناره‌گیری از تعهدات بین‌المللی کشیده شود. (Hedayati e Shahidani 2021,142)

۳. جایگاه افغانستان در سیاست خارجی آمریکا قبل و بعد از جنگ سرد

سابقه ارتباط آمریکا و افغانستان به دهه ۱۹۲۰ برمی‌گردد. در سال ۱۹۲۲ رئیس‌جمهوری ایالات متحده هاردینگ، به درخواست امان‌الله خان پادشاه افغانستان مبنی بر شناسایی این کشور جواب رد داد. (Aeeij, 2005,15) بنابراین تا سال ۱۹۳۶ آمریکا سیاست‌های بی‌تفاوتی نسبت به اوضاع افغانستان را در پیش داشت. جنگ جهانی دوم به دومین صحنه تماس میان دو کشور تبدیل شد و در واقع مقدمه‌ای برای افزایش حساسیت‌های آمریکا نسبت به افغانستان بود و از طرفی همسایگی با شوروی موجب شده بود که بر موقعیت سوق‌الجیشی افغانستان افزوده شود. همانطور که هند قلب استعمار بریتانیا بود، افغانستان برای آمریکا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گشت (Tamanna, 2009,105). بعد از جنگ جهانی دوم، آمریکا از لاک انزواگرایی خود خارج شد و در سمت گسترش ناتو در مناطق حساس برآمد. در دوران روزولت که همزمان با پادشاهی ظاهر شاه بود، دکترین سد نفوذ و مهار کمونیسم اهمیت یافت و هم‌چنان افغانستان به عنوان حائل باقی‌ماند (Aeeij, 2005, 20).

آمریکا از سال ۱۹۴۲ برای اولین بار نمایندگی خود را در کابل ایجاد کرد. دلایل عدم اهمیت افغانستان تا جنگ جهانی دوم عبارتند از:

۱. عدم وجود منابع معدنی ارزشمندی مانند نفت؛

۲. مجاورت به شوروی؛

۳. عدم وجود راه به دریا و واقع شدن در خشکی بدون دریا. با حمایت شوروی از دو کودتای سردار داوود خان در ۱۹۷۳ و کودتای خونین ثور در ۱۹۷۸، نورمحمد ترکی، زمینه را برای لشکرکشی شوروی به افغانستان توسط شوروی مهیا ساخت. در دوران ریگان نیز که عرصه بین‌المللی، صحنه به کار بستن جنگ سرد بود، در خارج آمریکای مرکزی به افغانستان توجه زیادی شد. در واقع هم ریگان و هم بوش به مخالفت با حضور نظامی شوروی پرداختند و حتی آن را از اولویت مبارزه علیه گسترش سلاحهای کشتار جمعی در اولویت بالاتری قرار دادند (Babelzehi, 2010, 81). خروج شوروی از افغانستان اهمیت این کشور در سیاست ایالات متحده کاسته شد. در بحث نفت، انتقال لوله‌های نفتی برای آمریکا حائز اهمیت بود و وجود ایران و حمایت‌های آن از برهان الدین ربانی سبب توجه آمریکا به مسائل افغانستان شد. باروی کار آمدن دولت طالبان کلبیتون خوشبین بود که یک حکومت باثبات ایجاد شده و مجاهدین از بین خواهند رفت؛ البته فعالیت برخی گروههای تروریستی اعراب-افغان که جلوه‌ای بنیادگرایانه و تروریستی داشتند موجب تجدیدنظر آمریکا شد (Bagheri, 2010, 200).

۴. بررسی راهبرد باراک اوباما در قبال افغانستان

دولت اوباما که با شعار تغییر در آمریکا در سال ۲۰۰۹ روی کار آمد، وضعیت امنیتی افغانستان را از اولویت‌های ژرف دولت خود اعلام کرد. از این جهت، وی راهبرد خود در افغانستان را در ۲۷ مارس ۲۰۰۹ اعلام نمود. براساس این راهبرد، آمریکا برای سیاست خارجی خود یک هدف را تعیین نمود و آن از هم گسستن، منحل و شکست القاعده در پاکستان و افغانستان و جلوگیری از بازگشت آنها به این دو کشور در آینده بود که به «راهبرد آف-پاک» معروف شده است.

تغییر راهبرد جهانی آمریکا

پیش از به قدرت رسیدن اوباما نظریه صلح دموکراتیک در کنار نقش آفرینی در حوزه نظریه‌پردازی بین‌الملل به‌عنوان بخشی از حوزه کلان و نظریه‌های لیبرالیستی، از جایگاه مهمی نیز در سیاست خارجی آمریکا برخوردار بود. در واقع با الهام از محتوای تحلیل نظریه مزبور که صلح‌طلبی و پرهیز از خشونت‌گرایی در رفتار خارجی دولت‌های

دموکراتیک را مورد تأیید قرار می‌دهد، با ورود آمریکا به عرصه بین‌الملل‌گرایی به‌ویژه در دهه آغازین سده بیستم، آرمان یاد شده مورد توجه رهبران آمریکا که مهمترین آن ویلسون است، قرار گرفت. این جلوه‌ها بعد از جنگ جهانی حالت قوی‌تری به خود گرفت و در روند جنگ سرد روند تکاملی خود را پیمود. در دهه ۱۹۹۰؛ بیل کلینتون رئیس‌جمهور وقت آمریکا، مفهوم وضعیت اتحادیه صلح‌جوی را مطرح کرد. منظور وی این بود که بهترین راه برای تأمین امنیت آمریکا و صلح جهانی، گسترش مردم‌سالاری است. این روش در دوره رهبری بوش (پسر) در فضایی بعد از ۱۱ سپتامبر نیز مورد تامل قرار گرفت. وی در مراسم سوگند دور دوم خود در ۲۱ ژانویه ۲۰۰۵ گسترش آزادی را هدف اصلی آمریکا بیان نمود و معتقد بود با وسعت دادن به نهادهای دموکراتیک در میان هر ملتی، به استبداد پایان داده می‌شود که این نکات افزایش امنیت را به نمایش می‌گذارد. آرمانهایی همانند دموکراسی، نهادهای دموکراتیک و حقوق بشر به هدف برقراری صلح است. (Tahaei.2009,211)

در راستای این نظریه دولت اوباما اقداماتی نظیر دموکراسی‌سازی، مبارزه علیه تروریسم و راهبرد «آف - پاک» را در افغانستان اجرا کرد. اوباما اصول بنیادین راهبردی خود را در قبال افغانستان در محورهای زیر اعلام کرده بود:

- تأکید بر مبارزه با گروه‌های افراطی به عنوان مهمترین منبع تهدید؛

- تقویت همکاری منطقه‌ای بین افغانستان، پاکستان و ایالات متحده؛

- ضرورت همکاری نیروهای نظامی آمریکا با نیروهای نظامی و پلیس افغانستان و پاکستان در حوزه‌های آموزشی، پشتیبانی و تجهیزات؛ به عنوان مقدمه‌ای برای خروج نیروهای امریکایی از این مناطق؛

- در فرایند همکاری و کمک به دولتهای محلی ایالات متحده، نه تنها ارتش، بلکه چالش‌های اقتصادی و اجتماعی منطقه را هم چنان مورد توجه و تأکید قرار می‌دهد. - با توجه به نقش سازنده «اقدام جمعی» در جهت تحقق صلح پایدار، ایالات متحده از زمینه‌سازی برای نقش آفرینی سازمان‌های بین‌المللی، اتحادیه اروپا و ناتو در افغانستان حمایت می‌نماید.

-ضرورت اقدام در چارچوب گسترده بین‌المللی و به رهگیری از سایر بازیگران در جهت ثبات منطقه‌ای. در این زمینه، لارزترین و مهمترین ابتکار عمل، حرکت سریع و مورد توجه در جهت تقلیل تنش میان هند و پاکستان است.

-تقویت حضور نظامی در افغانستان، در فوریه سال ۲۰۰۹ اواما ۱۷۰۰۰ نیروی جدید به افغانستان اعزام نموده که بیشتر در مناطق بحرانی (جنوب و شرق این کشور) مستقر گردید.

-افزایش مشارکت غیرنظامیان در فعالیتهای توسعه‌ای.

-حمایت ازآشتی ملی؛ با این شرط که از دیدگاه ایالات متحده معارضین به دو گروه تقسیم می‌شدند: «تندروها» که بایستی به لحاظ نظامی خلع سلاح شوند. و شورش‌هایی که به دلیل اجبار وزور و یا هم دریافت رشوه به مبارزه می‌پردازند، برای عمل خویش هیچ دلیل و توجیه ایدئولوژیک ندارند (Keyvanhoseini, 2019,134)

دولت باراک اواما بطور کلی دستاوردهای زیر را در افغانستان به همراه داشت:

تعیین استراتژی جدید و درک استراتژیک و عملیاتی متفاوت در رابطه با افغانستان، حذف فیزیکی بن لادن، ابتکار انعقاد پیمان همکاری استراتژیک آمریکا با افغانستان، کمک به روند مسالمت آمیز برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان سال ۲۰۱۴. (Zamani,2021,24)

۵. بررسی راهبرد دونالد ترامپ در قبال افغانستان

رویکرد نوانزواگرایی ترامپ

با بررسی سیاست‌های اعلامی و اعمالی آمریکا در دوره ترامپ می‌توان استدلال نمود که راهبرد اصلی آمریکا در این دوره بر مبنای نوانزواگرایی است. در قالب این راهبرد، آمریکا برخلاف انزواگرایی در قرن نوزدهم که مشخصه اصلی آن عدم ورود این کشور به معادلات گسترده جهانی بود، در این دوره به معادلات جهانی واکنش نشان داد. در عین حال، نوانزواگرایی خواهان پایان یافتن یا تقلیل بعضی از تعهدات سیاست خارجی، تداوم برخی دیگر از آنها را قبول داشته و همچنین پذیرای برخی تعهدات جدید است (Soleymanzadeh & Hamkaran,2017,273)

در چارچوب فوق به نظر می‌رسد نوانزوگرایی نوعی بین‌الملل‌گرایی انتخابی بوده و نوانزوگرایی مطلق نیست. این راهبرد در عرصه سیاست خارجی مبتنی بر نوعی منفعت طلبی یا راهبرد خود مدار نیز شناخته می‌شود. نوانزوگرایان ادعا نمی‌کنند که آمریکا باید خود را از سایرکشورها جدا کند، بلکه از دیدگاه آنها، شایسته ترین شیوه برای تامین منافع ملی به عنوان اولویت اصلی سیاست خارجی این است که آمریکا در وهله نخست بر اهداف ملی خود متمرکز شود. این موضوع در قالب موضوع «آمریکا نخست» در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۸ خود را نمایان ساخت. از این رو، آنچه پیگیری شد صرفاً مفهوم محدودی از منافع ملی آمریکا شامل حفاظت فیزیکی از قلمرو، مردم و رونق اقتصادی کشور بود (Karimifard, 2017, 289).

با این تعریف می‌توان ادعا کرد که آمریکا در دوره ترامپ بیش از هر زمان دیگری از رویکرد نوانزوگرایی بهره برده است. از یک طرف خروج آمریکا از پیمان‌ها و سازمان‌های بین‌المللی بیانگر این است که توانایی آمریکا برای اعمال سیاست‌های یک جانبه و عمل در سطح جهانی رو به افول گذاشته است. این روند که از زمان باراک اوباما پدیدار شده بود، در دوره ترامپ شدت بیشتری گرفت. ترامپ، بخش عمده‌ای از دستور کار سیاست خارجی آمریکا را به خروج از پیمان‌هایی که از نظر اقتصادی برای آمریکا زیان آور به نظر می‌رسیدند قرار داد و از این طریق تعهدات مالی و نظامی آمریکا را در سطح جهانی کاهش داد. رویکردی که نشان داد آمریکا در این دوره، همچون گذشته توانایی برعهده گرفتن تعهدات بین‌المللی به عنوان قدرت هژمون را ندارد (Nouri & Hoseini, 2018, 181) از طرف دیگر، سیاست خارجی آمریکا در این دوره قدرت سیاسی و نظامی را از دریچه اقتصادی مورد توجه قرار داد. به گونه‌ای که دغدغه رئیس‌جمهور ترامپ این بود که آمریکا برای حفظ مرکزیت و هژمونی خود باید موقعیت برتر اقتصادی خود را حفظ کند. به کارگیری منطق اقتصادی بیش از همه، به ایجاد تغییر در اولویت‌های بین‌المللی آمریکا منجر شد. آن گونه که چارلز لیندبرگ معتقد است ترامپ سیاست‌های کلان آمریکا را مورد تجدیدنظر قرار داد. بدین ترتیب که آن دسته از تعهداتی را که برای آمریکا منفعت اقتصادی در پی نداشت مورد بازنگری قرار داد و تعهدات مالی این کشور را کاهش داد.



۶. عوامل موثر بر سیاست ترامپ در قبال افغانستان

یکی از عواملی که در اتخاذ سیاست ترامپ در قبال افغانستان نقش داشت عامل سیاسی - امنیتی است. شاخص‌های این عامل به قرار ذیل است:

تداوم درگیرهای نظامی

در واقع شمار درگیری‌های نظامی در افغانستان کاهش یافته، اما شدت آن وسعت یافته است. به عنوان مثال در سال ۲۰۱۴ تعداد حملات موثر گروه‌های مسلح مثل طالبان ۱۲۰۰ مورد، در سال ۲۰۱۵ حدود ۱۰۰۰ مورد و در سال ۲۰۱۶ حدود ۸۰۰ مورد بوده است (Department of Defense, 2016: 29-30).

در مجموع، تلفات نظامی و غیرنظامی افغان‌ها ۳۱ هزار نفر برآورد شده است. در همین حال، ۳۵۰۰ نفر از نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت افغانستان و ۲۴۰۰ نفر از نیروهای آمریکایی کشته شده‌اند (Afghanistan, India and Donald Trump, 2017).

افزایش سطح تهدید

در مجموع، ۲۷ استان از ۳۴ استان افغانستان دارای مناطقی هستند که سطح تهدید در آنها بالا یا بسیار بالا است. به عنوان مثال، سطح تهدید در ۳۸ ناحیه در ۱۴ استان افغانستان از مجموع ۳۴ استان «بسیار بالا» و در مابقی «بالا» است. این نواحی عمدتاً در استانهای جنوب، جنوب شرق، و شرق افغانستان هستند.

شکندگی سیاسی

بر اساس اندیکس صلح جهانی در سال ۲۰۱۶، افغانستان پس از سوریه، سودان جنوبی و عراق، چهارمین کشور کمتر صلح آمیز جهان بود. (World Bank, 2016b, 4). در آن شرایط، حفظ دولت وحدت ملی در افغانستان جزء سیاست اصلی آمریکا بود.

هزینه سنگین جنگ

آمریکا از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۶ در افغانستان، حدود ۸۰۰ میلیارد دلار هزینه کرده که ۱۱۵ میلیارد دلار آن صرف بازسازی این کشور شده است (Afghanistan, India and Donald Trump, 2016). این مقدار کمک به بازسازی افغانستان از هزینه طرح مارشال در دوره پس از جنگ جهانی دوم که مبلغ ۱۰۳ میلیارد دلار بود بیشتر است (Sigar,

(2016 تا سال ۲۰۱۴، ۱۴۰۰۰۰ نفر از نیروهای آمریکا و متحدانش در افغانستان استقرار یافته بودند، ولی از ۲۰۱۴ تعداد آنها به ۱۴۰۰۰ نفر یعنی یک دهم کاسته شد. هزینه هر خدمه آمریکایی ۱/۲ میلیون دلار در سال بود. علاوه بر این، آمریکا برای سال ۲۰۱۶ مبلغ ۴ میلیارد دلار و برای سال ۲۰۱۷ مبلغ ۳/۴ میلیارد دلار به صندوق کمک به امنیت افغانستان کمک کرده است (Shafiee, 2016, 110).

افزایش اختیارات در حمله به طالبان

بزرگترین تغییری که با طرح ترامپ ایجاد شد، افزایش قلمرو اختیارات مقامات آمریکایی در حمله به طالبان و دیگر گروه های تروریستی فعال در افغانستان بود. دولت اوباما بعد از آنکه نیروهای افغان عهده دار رهبری مبارزه با طالبان شدند، محدودیت هایی را در عملیات تهاجمی آمریکا در افغانستان ایجاد کرد که این مهم عملاً اختیارات فرماندهان آمریکایی را در افغانستان محدود نمود. (Shafiee, 2016, 112).

مقاومت در برابر اصلاح

بر اساس گزارش سال ۲۰۱۶ بانک جهانی، افغانستان یکی از بدترین حکومت ها در جهان در شش زمینه مسئولیت پذیری، کارآمدی حکومت، ثبات سیاسی و عدم خشونت، کیفیت قانونگذاری، حکومت قانون و کنترل فساد می باشد (World Bank, 2016 c). سازمان شفافیت بین المللی نیز افغانستان را در گزارش سال ۲۰۱۵ خود یکصد و شصت و ششمین کشور جهان پس از کره شمالی و سومالی در میان ۱۶۸ کشور جهان از نظر فساد حکومتی قرار داد. انجام اصلاحاتی که بتواند به تقلیل این مشکلات بینجامد، با مقاومت سخت توسط فرصت طلبان در درون دولت افغانستان روبرو می شد.

گزینه های ترامپ در افغانستان

برای حل چالش های اقتصادی - اجتماعی و نیز چالش های سیاسی - امنیتی فوق به شکلی که شرح آن گذشت، ترامپ در افغانستان سه گزینه پیش رو داشت:

استراتژی خروج

این استراتژی متعلق به دولت اوباما بوده که اساس این استراتژی، آن بود که :
 ۱. دولت افغانستان برای فائق آمدن بر مشکلات از اراده و توانایی لازم برخوردار است،

۲. با اعمال سیاستهای تنبیهی و تشویقی ایالات متحده در قبال پاکستان، این کشور به جهت کاهش حمایت از طالبان و وادار کردن آنها به سوی مذاکره حرکت خواهد کرد

۳. طالبان با مخالفت حضور نظامی آمریکا در افغانستان مشروعیت خویش را کسب می‌کنند و لذا خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، موجب کاهش مشروعیت طالبان گردیده و مجبور خواهند شد به مذاکرات صلح بپیوندند.

این استراتژی قرار بود پس از آنکه نیروی امنیت ملی، پلیس ملی و ارتش ملی افغانستان از توانایی و مهارت‌های آموزشی لازم بهره‌مند گردند و نیز دولت پاکستان را جهت قطع همکاری با طالبان تحت فشار قرار دهد، اجرا شود. اما قبل از آنکه چنین زمینه‌ای بوجود بیاید، خروج نیروهای آمریکایی آغاز شد. گزینه خروج اگرچه هزینه‌های آمریکا را کاهش می‌داد، اما احتمال داشت دولت افغانستان را در معرض فروپاشی قرار دهد و یا لاقلاً منطقه جنوب و جنوب شرق افغانستان را تسلیم طالبان کند. این هم با تعریف از منافع ملی آمریکا در افغانستان تعارض داشت؛ یعنی جلوگیری از تبدیل افغانستان به پایگاه تروریست‌ها و نیز تقویت دولت افغانستان جهت کنترل امور خود و هم با منافع کلی ایالات متحده در افغانستان و جنوب آسیا، در تعارض قرار می‌گرفت. بنابراین ترامپ نمی‌توانست این گزینه را بگزیند.

استراتژی حفظ وضع موجود

حفظ وضع موجود یعنی حفظ سطوح نیروهای جاری، ادامه سیاست‌های موجود و رویه‌های مدیریت استراتژیک متمرکز. این رویکرد در کوتاه مدت مانع فروپاشی دولت افغانستان می‌گردید، اما آمریکا را در یک تعهد پرهزینه و نامحدود به دام می‌انداخت. این در حالی است که تهدیدات استراتژیک اساسی به قوت خود باقی می‌ماند و ممکن بود چیزی شبیه جنگ ویتنام را برای آمریکا و بازگشت به شرایط دهه ۱۹۹۰ را برای افغانستان رقم بزند. بنابراین، این گزینه نیز نمی‌توانست برای دولت ترامپ مورد پذیرش قرار گیرد.

استراتژی درگیر شدن متمرکز یا استراتژی صفر پایه

استراتژی صفر پایه به معنی ارزیابی دقیق فرصت‌ها و چالش‌ها با چشم‌انداز خوبی از پیروزی است. دقیقاً بر خلاف استراتژی خروج که بر پایه به حداقل رساندن و کاهش تلاش‌های آمریکا در افغانستان به بالاترین سرعت ممکن استوار بود. درگیر شدن متمرکز نیز به معنی گسترش مشارکت سیاسی با تمرکز بر دولت وحدت ملی، پیشبرد مذاکرات صلح با طالبان، محدود کردن مداخلات خارجی در افغانستان، افزایش نیروی نظامی آمریکا و مشارکت جدی تر آمریکا و متحدینش در عملیات جنگی، آموزش قویتر و حمایت مالی و لجستیکی بیشتر از نیروهای ارتش و پلیس ملی افغانستان، افزایش حمایت‌های مالی اما مشروط (شفاف سازی، مسئولیت پذیری و اقدامات موثر) از دولت، انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی در افغانستان است (Shafaei & Monfared, 2018, 170).

دونالد ترامپ هیچ کدام از این گزینه‌ها را انتخاب نکرد بلکه گزینه مذاکره صلح با طالبان و خروج نظامیان آمریکا از افغانستان را در پیش گرفت. بعد از حمله آمریکا به افغانستان و سقوط رژیم اول طالبان، دولت جدید در افغانستان توجهی چندانی به وضعیت گروه‌های قومی در این کشور نداشت. این بی توجهی به همراه نگرانی آمریکا از قدرت‌گیری مجدد طالبان آمریکا باعث قدرت‌گیری دوباره این گروه و افزایش حملات مسلحانه علیه نیروهای خارجی و متحدان محلی آنها شد. با گسترش حملات طالبان، مک‌کریستال فرمانده آمریکایی نیروهای آیساف طرحی را ارائه داد که طبق آن آمریکا ۳۳۰۰۰ سرباز ذخیره به افغانستان فرستاد. این طرح در ابتدا باعث بازپس‌گیری مناطق اشغال شده توسط طالبان شد، ولی در ادامه تضعیف موضع پاکستان به عنوان حامی اصلی طالبان را به همراه داشت. به همین دلیل پاکستان با حمایت از طالبان، ثبات نسبی به وجود آمده در جنوب افغانستان را از بین برد و باعث به بار آمدن خسارات زیادی به مردم و نیروهای نظامی افغان شد. طرح مک‌کریستال به طور کلی اعتبار روش‌های نظامی را در افغانستان زیر سوال برد و زمینه را برای به کارگیری دیپلماسی و روش‌های سیاسی فراهم کرد. تجربه شکست طرح فوق آمریکا را نسبت به افزایش نیرو در افغانستان بدبین کرد و در زمره عواملی قرار گرفت که آمریکا را به سمت مذاکره با طالبان سوق داد.

انعقاد توافقنامه صلح آمریکا با طالبان

با پایان دوره ریاست جمهوری اوباما و به قدرت رسیدن ترامپ در سال ۲۰۱۶ سیاست خارجی آمریکا بنا بر اصل راهبردی پرهیز از دخالت های هزینه زا در امور بین‌المللی و عدم نتیجه‌گیری از اقدامات نظامی به سمت کاهش نیروها در افغانستان سوق یافت. (Hedayati & Shahidani, 2021, 143) ترامپ در وعده‌های انتخاباتی خود قول خروج کامل نیروهای آمریکایی از افغانستان را داد. بعد از انتخاب به عنوان رئیس جمهور نیز پافشاری برای تحقق این وعده به گونه‌ای بود که استعفای جیمز ماتیس وزیر دفاع آمریکا را به همراه داشت. با وجود این، در عمل تحت تاثیر واقعیات افغانستان و فشارهای داخلی و خارجی استراتژی خروج کامل از این کشور را کنار گذاشت و رویکرد خود را بر مبنای انجام مذاکره با گروه طالبان قرار داد. مذاکرات آمریکا و طالبان به میزبانی قطر و با مشارکت فعال پاکستان انجام پذیرفت. علت اصلی مشارکت پاکستان در این مذاکرات تلاش ترامپ برای بازسازی روابط آمریکا با پاکستان است. به علاوه طالبان توسط پاکستان ایجاد شده و این کشور مهمترین حامی طالبان محسوب می‌شود. این مذاکرات در نهایت در فوریه سال ۲۰۲۰ به امضای توافق صلح بین دو طرف منجر شد. بر اساس این توافق آمریکا متعهد شد تا به صورت نمادین بخشی از نیروی نظامی خود را از افغانستان خارج کرده و ضمن آزادی تعداد زیادی از زندانیان طالبان، به مذاکره با این گروه برای دستیابی به آتش بس دائم ادامه دهد. در مقابل طالبان نیز پذیرفت پس از خروج تدریجی نظامیان آمریکا، همکاری با القاعده و دیگر گروههای تروریستی را متوقف کند و با دولت مرکزی افغانستان که از توافق صلح کنار گذاشته شده بود، وارد مذاکره شود. بدین ترتیب با انجام این توافق و گنجاندن چهار شرط اصلی شامل آتش بس بین طرفین، آغاز مذاکرات طالبان با دولت مرکزی افغانستان، اعطای ضمانت‌های امنیتی از سوی این گروه در هنگام خروج نیروهای آمریکایی و عدم پذیرش حمله تروریستی از خاک افغانستان، هدف اصلی آمریکا که همان خروج افغانستان از بن بست امنیتی بود برآورده شد و زمینه را برای کاهش نیروهای این کشور فراهم نمود. با وجود این، انعقاد توافق با طالبان با ابهاماتی نیز در سیاست خارجی آمریکا همراه بود. از طرفی واشنگتن بعد از حدود دو دهه جنگ پرهزینه، مجبور به رسمیت

شناختن طالبان به عنوان بازیگری تاثیرگذار در افغانستان شد. از طرف دیگر، نیز دریافت که در سیاستهای آینده خود در افغانستان توجه بیشتری به واقعتهای سیاسی نشان داده و به جای تمرکز بر ایجاد دموکراسی تحمیلی، با هر حکومتی که قدرت را در این کشور به دست می‌گیرد، روابط دیپلماتیک خود را حفظ کند. به علاوه، با توجه به برداشت اقتصادی ترامپ از سیاست خارجی و هزینه‌های نظامی و غیرنظامی آمریکا در افغانستان، چالش اصلی واشنگتن در این دوره ایجاد توازن بین یک جانبه‌گرایی و کاهش هزینه‌های آمریکا بود و از انگیزه‌های اصلی آمریکا برای انعقاد توافق صلح با طالبان تلقی می‌شود (Hedayati & Shahidani, 2021, 144).

عوامل زیر را می‌توان عوامل موثر بر دستیابی به توافق صلح بین آمریکا و طالبان در دوره ترامپ نامید:

تجدیدنظر در مبانی اصلی سیاست خارجی آمریکا: ترامپ از ابتدای روی کار آمدن، سه گزینه راهبرد خروج؛ راهبرد حفظ وضع موجود و راهبرد درگیری متمرکز یا صفرپایه را پیش رو گرفت. سیاست خارجی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در قالب گفتمان ایدئالیسم شکل گرفت که مهمترین رکن این گفتمان برقراری دموکراسی در افغانستان بود. ترامپ در نظر داشت با اتخاذ رویکرد «آمریکا نخست»، این کشور را به سنت انزوآگرایی در ابعاد نوین آن بازگرداند (Shafaei & Monfared, 2017, 168).

فشار کاهش تعهدات متحدین

اگرچه طرح یک دشمن مشترک و مبارزه با تروریسم در ابتدا باعث شد تا قدرتهای بزرگ برای کسب مشروعیت بین‌المللی و انگیزه‌های راهبردی، در یک جبهه واحد با آمریکا قرار گیرند؛ اما با طولانی شدن جنگ این حمایتها کاهش یافت و کشورهای عضو ناتو به عنوان متحدان قدیمی آمریکا، شمار نیروهای خود را در افغانستان کاهش دادند.

بازدهی اندک سیاستهای آمریکا

استفان والت استاد سیاست بین‌الملل در دانشگاه هاروارد مبارزه با طالبان را بی‌نتیجه دانسته و معتقد است: «طولانی شدن جنگ، علیرغم همه پیش‌بینی‌های خوشبینانه مقامات آمریکا، نشان داد که تلاش این کشور در افغانستان نتایج مطلوبی در پی نداشته است. ... قدرتهای بزرگی چون آمریکا قادر به شکست گروههایی مانند طالبان نیستند که با انجام

حملات پارتیزانی به سرعت متفرق می‌شوند و به پناهگاه‌های خود در پاکستان عقب‌نشینی می‌کنند (Walt, 2020).

افزایش تعهدات پس از جنگ

رقم کلی برآورد شده برای جنگ افغانستان از سوی وزارتخانه‌های دفاع و امور خارجه آمریکا از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰ در حدود ۹۷۸ میلیارد دلار بوده است. سیاست‌هایی که ترامپ در چارچوب نوانزوآگرایی به کار گرفت، تلاشی در جهت کاهش این تعهدات بود. (Crawford, 2020).

عدم موفقیت نظامی

شکست‌های پیاپی در قرن بیست و یکم و هزینه‌های زیادی که آمریکا متحمل شد باعث بازگرداندن دوباره آمریکا به لاک دفاعی شد. استراتژی تهدید و تطمیع برای رسیدن به اهداف مورد نظر، در مقایسه با استفاده از زور و قدرت نظامی که از کمترین کارایی برخوردار بود و هزینه‌های زیادی را به آمریکا تحمیل کرد، این کشور را متقاعد ساخت تا برای پایان دادن به جنگ افغانستان به راه‌حلهای دیپلماتیک متوسل شود (Aminian, 2017, 200).

تلفات بالای غیرنظامیان

با روی کار آمدن دولت ترامپ، حملات هوایی در افغانستان برای محافظت از غیرنظامیان شدت گرفت؛ در سال ۲۰۱۹ حملات هوایی باعث کشته شدن ۷۰۰ غیرنظامی شد و گزارش‌ها نشان از افزایش ۳۳۰ درصدی تلفات غیرنظامیان در افغانستان داشت. این حملات در واقع اهرم فشاری بر سر میز مذاکره با طالبان در اختیار آمریکا قرار داد. به ویژه این که تعداد غیرنظامیان کشته شده در جنگ افغانستان در سال ۲۰۱۸ یکی از بالاترین آمار مرگ و میر در جنگ است (Crawford, 2019, 13).

عوامل داخلی افغانستان

در صحنه میدانی افغانستان در سال‌های آخر حکومت اشرف غنی اوضاع به نفع طالبان رقم خورد (Council on Foreign Relations, 2019) و جدای از این، فساد حاکم بر دولت نیز مزید بر علت بود تا جایگاه طالبان در افغانستان ارتقاء یابد.

بررسی تشابهات و افتراقات راهبرد باراک اوباما و دونالد ترامپ در قبال افغانستان

۷. شباهت‌های سیاست او‌باما و ترامپ در افغانستان

شباهت‌های راهبرد او‌باما و ترامپ در قبال افغانستان به شرح زیر است.

پیگیری مذاکرات صلح با طالبان:

با اعلام ضرورت واگذاری مسؤلیت نبرد از نیروهای آمریکایی به نیروهای افغان، جنگ برای آمریکا در میدان نبرد پایان یافته حساب می‌شد، اما جنگ دولت افغانستان و طالبان وارد مرحله جدیدی شد. لذا کاخ سفید به فکر پایان دادن جنگ از راه گفت‌وگو افتاد و چرخش در رویکرد کاخ سفید در قالب اتخاذ رویکرد مصالحه با طالبان و پایان جنگ از طریق مذاکره شکل گرفت. آمریکا اعتراف کرد که طالبان را نمی‌توان از راه نظامی شکست داد و باید با آنها به نوعی معامله و توافق برای پایان دادن به خشونت‌ها دست یافت. البته اولین ملاقات رو در رو بین مقامات آمریکایی و نمایندگان طالبان ۲۸ ماه نوامبر ۲۰۱۰ در روستایی در حومه شهر مونیخ در آلمان انجام شد. ریاست این جلسات بر عهده دیپلمات‌های آلمانی بوده و نمایندگانی از سوی دولت قطر به درخواست طالبان در این جلسه حضور داشتند. دور دوم مذاکرات نیز ۱۵ فوریه ۲۰۱۰ در دوحه قطر برگزار شد. سومین دور مذاکرات روزهای ۷ و ۸ ماه مه ۲۰۱۰ در شهر مونیخ انجام شد. افراد و هیئت‌های نمایندگی شرکت‌کننده در هر سه دوره مذاکرات یکسان بود و هدف گفت‌وگوها ایجاد فضای اعتماد بین آمریکا و طالبان جهت لغو تحریم و مجازات‌های آمریکا علیه طالبان، آزاد کردن زندانیان طالبان، گشایش دفتر جنبش طالبان بود. (Mahmoudi, 2020)

دراهمبرد او‌باما، بر مصالحه با طالبان میانه رو بیشتر تأکید شده است. او می‌گوید: در کشوری که فقر شدید و جنگ در طول سه دهه بیداد کرده است صلح بدون آشتی بادشمنان سابق محال است. البته تصور نمی‌کنم این کار آسان باشد. در افغانستان نمی‌توان با رهبران آشتی ناپذیر طالبان سازش کرد، بلکه باید آنها را شکست داد. او‌باما با اذعان به پیچیده بودن اوضاع افغانستان در مقایسه با وضعیت عراق، بر این امر صحنه می‌گذارد که رویکرد مذاکره در قبال طالبان به معنی مذاکره صلح جامع با رهبری طالبان نیست. به طور مسلم آمریکا به دنبال ایجاد فاصله و تفرقه بین القاعده و طالبان است و می‌خواهد با کمک بخشی از طالبان که قابل مذاکره اند، طالبان اصلی و افراطی را تضعیف

کند (Zamani, 2021, 30). پس از اینکه تمایل کاخ سفید جهت مذاکره با طالبان مشخص شد، طالبان با چراغ سبز آمریکا دفتری را برای آغاز مذاکرات صلح در دوحه در اوت ۲۰۱۳ (خرداد ۱۳۹۲) تأسیس کردند. بارک اوباما، گشایش دفتر طالبان در قطر را گام نخست برای صلح خواند اما تأکید کرد طالبان هم زمان باید قانون اساسی افغانستان را بپذیرند، با القاعده قطع رابطه نمایند، از خشونت دست بکشند و به حقوق اقلیت‌ها و حقوق بشر احترام بگذارند. طالبان با اعلام اینکه ایالات متحده، کرسی را در روی کار آمدن پس از عملیات نظامی به منظور سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ میلادی کابل حمایت کرده است، از مذاکرات مستقیم با کرسی سر باز زدند. با این وجود، حامد کرسی با توجه به خروج نیروهای آمریکایی تحت رهبری ناتو تا پایان سال ۲۰۱۴ میلادی از افغانستان، به پیشنهاد افتتاح دفتر طالبان در دوحه تمایل نشان داد. اما زمانی که طالبان تابلوی «امارت اسلامی افغانستان» و پرچم خود را بر فراز ساختمان دفتر برافراشت، با واکنش تند دولت افغانستان مواجه شد. کرسی که نحوه استقرار این «دفتر» را نشانه اقدام طالبان برای معرفی خود به عنوان نماینده کشور افغانستان تلقی می‌کرد، این اقدام را محکوم کرد و تأکید نمود که هر گونه مذاکره صلح باید به رهبری و تحت نظر کامل دولت کابل برگزار شود و بایستی از ایجاد این شائبه که طالبان و ایالات متحده طرف‌های اصلی گفت‌وگو هستند به شدت جلوگیری شود (Mahmoudi, 2020).

با روی کار آمدن ترامپ مذاکره با طالبان استمرار یافت. مذاکرات صلح افغانستان در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ در تابستان ۱۳۹۷ (سپتامبر ۲۰۱۸) با حضور زلمی خلیل‌زاد به عنوان نایب ارشد آمریکایی و نمایندگان طالبان به طور رسمی آغاز گردید و در فوریه ۲۰۲۰ میان طرفین توافق‌نامه صلح به امضاء رسید. در مراحل و دوره‌های آغازین مذاکرات آمریکا و طالبان گفته می‌شد که طالبان به لزوم تعیین جدول زمانی خروج نیروهای خارجی از افغانستان اصرار و تأکید داشت، اما آمریکا نخست، خواهان آغاز مذاکرات بین‌الافغانی و برقراری آتش‌بس در افغانستان بود. هم‌زمان با برگزاری دور نهم گفت‌گوهای آمریکا و طالبان در دوحه در اواخر مرداد و اوایل شهریور ۱۳۹۸، خبر توافق نمایندگان مذکور در خصوص ایجاد حکومت موقت برای یک دوره ۱۴ ماهه در افغانستان و تعویق برگزاری انتخابات ریاست جمهوری این کشور

منتشر شد. اما با وقوع انفجار در نزدیکی سفارت آمریکا در کابل توسط طالبان و کشته شدن یک آمریکایی، ترامپ خبر خاتمه مذاکرات صلح را رسانه‌ای نمود. مذاکرات پس از سفر ترامپ به افغانستان در آذر ماه ۱۳۹۸ دوباره از سر گرفته شد اما در آذر ماه، به علت حمله طالبان به یک مرکز بهداشت نزدیک پایگاه هوایی آمریکا در بگرام مذاکرات بار دیگر متوقف گردید. مذاکرات صلح در اواخر دی ۱۳۹۸ پس از نظر موافق طالبان برای کاهش خشونت‌ها از سر گرفته شد و نهایتاً در ماه اسفند سندی با عنوان "موافقتنامه رسیدن به صلح در افغانستان" میان آمریکا و امارت اسلامی در ۲۹ فوریه ۲۰۲۰ امضاء گردید که البته بلافاصله پس از طرح عنوان امارت اسلامی، آمریکا گفت که "امارت اسلامی" را به عنوان دولت به رسمیت نمی‌شناسد بلکه "گروه طالبان" را به رسمیت می‌شناسد. قرار شد مذاکرات بین افغان‌ها نیز در تاریخ ۱۰ مارس آغاز شود. بر اساس سند امضاء شده میان نمایندگان طالبان و آمریکا، واشنگتن متعهد می‌شد:

- ۱- تمام عملیات‌های نظامی علیه طالبان را متوقف نماید.
 - ۲- همه نیروهای آمریکایی و بین‌المللی حاضر در خاک افغانستان از این کشور خارج شده و پایگاه‌های آن‌ها ظرف چهارده ماه تخلیه شود.
 - ۳- همه تحریم‌ها علیه طالبان ظرف شش ماه آینده برداشته شود.
 - ۴- آمریکا تلاش می‌کند که دولت کابل حدود پنج هزار اسیر طالب را از زندان آزاد کند.
- البته این تعهدات مشروط به این است که طالبان نیز به تعهدات خود از قبیل: ۱- کاهش سطح خشونت در افغانستان به مدت یک هفته، ۲- توقف عملیات نظامی علیه نیروهای آمریکایی و خارجی، ۳- شروع مذاکرات با سایر افغان‌ها ظرف ده روز برای آتش‌بس و صلح، ۴- جلوگیری از استفاده گروه‌های مسلح تروریستی از خاک افغانستان تهدید منافع آمریکا و متحدان او عمل نماید (Mahmoudi, 2020)

۷. واگذاری مسئولیت نظامی به نیروهای افغان و خروج تدریجی نیروهای آمریکایی از افغانستان:

با گذشت زمان، اوباما تصمیم به اعلام لزوم تقویت نیروهای افغان و خروج تدریجی نیروهای آمریکایی از افغانستان گرفت. به همین دلیل، اوباما در سال ۲۰۱۲، موضوع واگذاری مسئولیت نظامی به نیروهای افغان را اعلام کرد. اوباما همچنین تأکید نمود تا پایان تابستان سال ۲۰۱۲، حدود ۳۳ هزار سرباز آمریکایی به وطن خود باز خواهند

گشت. بر اساس این طرح، قرار بود تا پایان دوره ریاست‌جمهوری اوباما در آمریکا (پایان سال ۲۰۱۶) تمام نیروهای آمریکایی به خانه‌های خود باز گردند. پس از چندی، اوباما در دستوری اعلام کرد که براساس طرح جدید خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، تعداد ۹۸۰۰ نظامی تا پایان سال ۲۰۱۶ میلادی باقی خواهند ماند و در سال ۲۰۱۷ میلادی، این تعداد به ۵۵۰۰ نظامی کاهش یابد که در سفارت این کشور در کابل مستقر خواهند شد. پس از کش‌وقوس‌های فراوان میان کنگره و کاخ سفید، سرانجام اوباما اعلام کرد که پس از سال ۲۰۱۶ میلادی، ۸۴۰۰ نظامی آمریکا در افغانستان باقی خواهند ماند. دونالد ترامپ هم در دوران رقابت‌های انتخاباتی سال ۲۰۱۶ تأکید بر لزوم خروج نیروهای آمریکا از افغانستان داشت. زمانی که وارد کاخ سفید شد، با علم به اینکه امکان شکست قطعی طالبان در جنگ وجود ندارد، در نهایت، دستور مذاکرات رسمی با طالبان را صادر کرد تا آنها را وارد یک فرآیند سیاسی کند و از این مسئله به عنوان دستاورد دولت خود در افغانستان نام ببرد. او قول داده است که نیروهای آمریکا را از افغانستان خارج کند و موضوع افغانستان را حل می نماید (Zamani, 2021, 307).

راهبرد مشترک اوباما و ترامپ در مبارزه با تروریسم

راهبرد بوش، افغانستان را پایگاه تروریسم بین‌المللی معرفی نموده بود، اما به نظر اوباما ثبات در افغانستان بدون نابودی پایگاه‌های طالبان و القاعده در پاکستان ناممکن بوده و معتقد به پیوند جغرافیایی تروریسم در افغانستان و پاکستان بود. براساس نظر اوباما، بسیاری از مشکلات امنیتی و قومی افغانستان، به خصوص در مناطق جنوبی هم مرز با پاکستان، برخاسته از قبایل پاکستان و سیاست‌های این کشور است. اوباما بیان نمود که آینده افغانستان به طور جدا ناپذیری به آینده کشور همسایه آن، پاکستان، وابسته شده است. پس از زمان حوادث سپتامبر، سازمان القاعده و سایر گروه‌های تندرو با عبور از مرز، در مناطق قبایلی پاکستان پناهگاه ساختند. از این رو، اوباما معتقد به پیوند جغرافیایی تروریسم در افغانستان و پاکستان است. وبه همین دلیل می‌گفت که بدون ریشه‌کنی تروریسم در پاکستان نمی‌توان طالبان را در افغانستان مهار کرد (Zamani, 2021, 310).

در زمان ترامپ، ایالات متحده یکی از بزرگترین مطالبات افغانستان را در چارچوب یک راهبرد جدید و جدی برآورده ساخت و آن چیزی نبود جز نامیدن پاکستان به عنوان

حمایت کننده کسانی که آمریکا با آنها می‌جنگد و قرار دادن دو راه پیش روی پاکستان؛ یا اینکه با ایالات متحده همکاری کند و از این همکاری منفعت ببرد یا به حمایت خود از طالبان ادامه دهد و تبدیل به یک بازنده شود. ترامپ اعلام کرد که در صورت همکاری پاکستان می‌توان منتظر تحولات مثبتی در ثبات و امنیت افغانستان بود، ولی در صورتی که پاکستان راه عدم همکاری را برگزیند، تنبیه‌ها و تحریم‌های مختلفی بر این کشور تحمیل خواهد شد. اولین تنبیه بزرگ برای پاکستان را در سخنان ترامپ می‌توان دید؛ یعنی خواستن از هند تا در عرصه اقتصادی در افغانستان نقش بیشتری داشته باشد. با توجه به حساسیت پاکستان از نقش هند در افغانستان، این نکته برای پاکستان آزاردهنده و تلخ است. اگر پاکستان به خواسته‌های جدید تن ندهد، یکی دیگر از پیامدها می‌تواند شامل ساختن نام پاکستان در فهرست کشورهای حامی تروریسم و وضع تحریم‌های اقتصادی و دیپلماتیک علیه این کشور باشد.

۸. تفاوت‌های سیاست اوباما و ترامپ در افغانستان

اگر اوباما با شعار تغییر به قدرت رسید، ترامپ با اعلام بی‌پروای دگرگونی بنیادین در سیاست خارجی آمریکا بویژه در حوزه مسئولیت‌پذیری بین‌المللی به کاخ سفید راه یافت. با این وصف راهبرد ترامپ در افغانستان بر خلاف سایر حوزه‌ها از جمله ایران، بیشتر در تداوم و تکمیل سیاست خروج اوباما از افغانستان بوده است. اوباما پس از آنکه تعداد نیروهای آمریکایی در افغانستان را به ۱۰۰ هزار نفر رسیده بود، تعداد آنها را پس از کشته شدن بن لادن در سال ۲۰۱۱ را بتدریج کاهش داد به گونه‌ای وقتی ترامپ به کاخ سفید راه یافت، حدود ۱۴ هزار نفر بود.

تفاوت در واگذاری مسئولیت‌ها به مقامات افغانستان

ترامپ با طرح شعار «نخست آمریکا» مسئولیت‌پذیری کامل این کشور در قبال مسائل جهانی از جمله مبارزه با تروریسم در دوره بوش و مسئولیت نسبی در دوره اوباما را بشدت مورد انتقاد قرار داد؛ ترامپ با فروکش کردن فضای ضد تروریستی پسا سپتامبر ۲۰۱۱، منافع اقتصادی آمریکا را بر هر موضوع دیگری اولویت داد؛ به این دلیل وی را ناسیونالیست اقتصادی و مرکانتیلیست می‌خوانند (Alitabaar, 2018, 105). در جریان رقابتهای انتخاباتی آمریکا در سال ۲۰۱۶ برخلاف سه دوره قبل، مبارزه با تروریسم و

افغانستان، موضوع رقابت نامزدها نبود بلکه مسائلی مانند وضعیت اقتصادی آمریکا، مهاجرت، برجام و روسیه در اولویت بود. شعار اصلی ترامپ، آمریکای ایمن، ثروتمند و با نفوذ در جهان بود ترامپ با علام رسمی «راهبرد آمریکا در افغانستان و جنوب آسیا» در سال ۲۰۱۷ مواضع خود را در قبال مبارزه با تروریسم به صراحت اعلام کرد. وی پس از اشاره به هزینه‌هایی که آمریکا در طولانی‌ترین جنگ تاریخ خود در افغانستان پرداخته، اصول اصلی این راهبرد جدید را توضیح داد.

به نظر ترامپ آمریکا باید از تعهدات در دسرساز بیرونی اجتناب کند تا به اقتصاد، جامعه و نظام حکومتی‌اش در داخل صدمه نرسد. وی از سیاست او با انتقاد نموده، گفت: «ما بدهی در سطح ملی را به ارث برده‌ایم که در هشت سال، دو برابر شد و به ۲۳ هزار میلیارد دلار رسید. ما میراث‌دار سیاست خارجی هستیم که به گونه منظم و یکی پس از دیگری، شاهد فاجعه‌های متعدد هستیم. ما دیگر نمی‌خواهیم و نمی‌گذاریم فاجعه دیگری داشته باشیم. آخرین باری که ما برنده شدیم چه زمانی بود؟ آیا ما در جنگی برنده شده‌ایم؟» (Aminian, 2016, 204).

تفاوت در استفاده از ابزارهای قدرت آمریکا در افغانستان

ترامپ با قیاس خروج آمریکا از عراق در سال ۲۰۱۱ و تبدیل این کشور به پناهگاهی برای فعالیت گروههای تروریستی و سرانجام پیدایش داعش گفت، آمریکا بسرعت از افغانستان خارج نمی‌شود زیرا از افغانستان و پاکستان تهدید می‌شود. هدف اصلی راهبرد جدید ترامپ، جلوگیری از تبدیل افغانستان به مکانی برای احیای گروههای تروریستی و نیز جلوگیری از دسترسی احتمالی این گروه‌ها به سلاح‌های هسته‌ای پاکستان اعلام شد. ستون اصلی راهبرد دولت ترامپ در افغانستان و جنوب آسیا، ادغام کلیه ابزارهای قدرت آمریکا (دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی) برای دستیابی به یک نتیجه موفقیت آمیز اعلام شد. در این راستا «پس از یک تلاش نظامی مؤثر، روزی ممکن است امکان ایجاد یک توافق سیاسی وجود داشته باشد که شامل عناصر طالبان در افغانستان باشد. آمریکا در هنگام مذاکره با طالبان، پشتیبانی خود را از دولت و ارتش افغانستان ادامه خواهد داد.» برجسته‌ترین مؤلفه راهبرد ترامپ، در مبارزه با تروریسم، احاله مسؤلیت به مردم افغانستان و بویژه به طالبان بود. ترامپ بر خلاف بوش و حتی اواما، امیدی به فرایند

دولت‌سازی در افغانستان نداشت و می‌گفت: «در نهایت، این وظیفه مردم افغانستان است که آینده خود را به دست بگیرند، و به یک صلح ابدی دست یابند. ما شریک و دوست هستیم، اما به مردم افغانستان دیکته نخواهیم کرد که چگونه زندگی کنند، یا چگونه می‌توانند جامعه پیچیده خود اداره کنند. ما دوباره ملت‌سازی نمی‌کنیم. ما تروریست‌ها را می‌کشیم.»

رفع مسئولیت دولت-ملت‌سازی از عهده آمریکا از این دیدگاه ترامپ ناشی می‌شد که وی معتقد است بستر لازم داخلی برای این مأموریت در افغانستان وجود ندارد. ناکارآمدی نخبگان فاسد و حکومت «دزدسالار» افغانستان و نیز وابستگی ۷۰ درصدی بودجه این کشور به خارجی، دولت‌سازی را در افغانستان ناکام می‌گذارد. ترامپ به صراحت اعلام کرد: ما برای ۲۰ سال در افغانستان نمی‌مانیم که این کشور را بازسازی کرده و در آنجا دولت‌سازی کنیم. افغانستان به دلیل ساختار قبیله‌ای که دارد تا ۱۰۰ سال دیگر شاهد یک نظام دموکراتیک نخواهد بود. «ترامپ معتقد بود نسل جدید افغانها، حکومت طالبان را تجربه نکرده و از ماجرای ۱۱ سپتامبر اطلاعی ندارند به این دلیل، حضور نظامیان آمریکایی در افغانستان را نمی‌پذیرند و آنها را اشغالگر می‌دانند. به نظر ترامپ با توجه به ناتوانی جامعه افغانستان، طالبان تنها گزینه‌ای است که می‌توان در عمل مسئولیت مبارزه با تروریسم را به آن سپرد. این سیاست اگرچه در ذات خود متناقض نماند زیرا مسئولیت مبارزه با تروریسم به خود تروریست‌هایی که هدف جرج بوش از لشکرکشی به افغانستان ریشه کنی آنها بود، سپرده می‌شود. و به این دلیل مورد انتقاد بسیار از مقامات سابق دولت آمریکا قرار گرفته به گونه‌ای که آنرا فروختن مردم افغانستان به طالبان تعبیر کرده اند. اما منطق تجاری اندیشی ترامپ که حاضر به پرداخت هیچگونه هزینه‌ای در خارج از آمریکا بویژه در مسئولیت مبارزه با تروریسم جهانی نیست، این احاله مسئولیت را براحته می‌پذیرد. به نظر ترامپ امروزه دیگر، طالبان تهدید وجودی برای آمریکا نیست و آمریکا نقش پلیس جهانی و دفاع از ارزشهای دموکراتیک را بر عهده ندارد و بیشتر منافع آمریکا چراغ راهنمای عمل سیاست خارجی آن است. ترامپ معتقد است که در برابر هر بحرانی که به وجود می‌آید، آمریکا نمی‌تواند و نباید اقدام کند. وقتی که آمریکا تهدید می‌شود، راه حل نظامی، ممکن است مفید و موثر و

بلکه می تواند تنها راه حل ممکن باشد، ولی درمابقی شرایط و زمینه ممکن است دامی باشد که به نتایج ناگواری منجر شود (Abbasi, 2021,46).

نتیجه گیری

در سال ۲۰۰۹، اوباما با شعار تغییر در آمریکا به قدرت رسید. وی استراتژی خود را حمله و فروپاشیدن و از بین بردن القاعده در پاکستان و افغانستان اعلام کرد که این استراتژی آمریکا در افغانستان (استراتژی افپاک) نامیده می شود. بر مبنای این استراتژی، منطقه مرزی بین دو کشور افغانستان و پاکستان که پشتونستان نامیده می شود، خطرناک ترین منطقه در سطح جهان قلمداد شده که پناهگاه نیروهای طالبان و القاعده می باشد. افراط گرایی و تروریسم به خصوص پس از حملات ۱۱ سپتامبر، به عنوان دو عامل اساسی آمریکا را بیش از پیش به سمت توجه به ضرورت اصلاحات در خاورمیانه سوق داد. یکی از علل و اهداف سیاستهای منطقه ای آمریکا افراط گرایی و تروریسم در منطقه خاورمیانه از تلقی می شود. هر چند اسلام سیاسی نیز در برخی موارد به عنوان خطری برای امنیت و منافع آمریکا معرفی می شود. اما پس از شکل گیری طالبان و عملیات القاعده، افراط گرایی از آن رو که در بعدی فرامرزی و با توسل به شیوه های خشونت بار مستقیماً غرب را مخاطب قرار داده تهدید جدی تری محسوب می گردد. ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر با شعار جهانی مبارزه با تروریسم، سیاست ها و اهداف منطقه ای خود را در خاورمیانه به گونه ای دیگر ترسیم کرد.

بدیهی است اتخاذ هر تصمیمی متأثر از شرایط و زمینه ها و عوامل مشخصی است و هر شرایط، زمینه ها و عواملی نیز تصمیم خاص خود را می طلبد. برداشت کلی تیم سیاست خارجی و امنیتی - نظامی ترامپ، آن بود که "شرایط بد افغانستان"، محصول "استراتژی بد" در دولتهای بوش و اوباما بوده است و برای تحول و تغییر این شرایط بد و مبدل نمودن آن به "شرایط خوب" به یک استراتژی جدید ضرورت داریم. این استراتژی جدید باید به گونه یک مجموعه نگرینسته شود و مجموع ملاحظات سطح فراملی، ملی و فراملی (منطقه ای و بین المللی) را توأمان مد نظر قرار دهد. هدف این استراتژی آن است که در نهایت و صرف نظر از ابعاد زمانی آن با هزینه ای پائین موجب موفقیت ایالات متحده در جنگ افغانستان شود. واقعیت این است که همه استراتژیهای قبلی نیز

با چنین اهدافی تدوین شده بودند. اساس "عملیات آزادی پایدار" و پس از آن، اساس "عملیات حمایت پایدار" در نهایت موفقیت و غلبه بر شبه نظامیان مسلح و استقرار یک دولت باثبات پیروز در افغانستان بوده است؛ اما ترامپ با اعلام نمودن استراتژی جدید آشکار نمود که استراتژیهای مذکور ناقص و با شکست مواجه شده‌اند. بحران افغانستان از سال ۲۰۰۱ تاکنون از مهمترین موضوعات موثر بر سیاست خارجی آمریکا است و دولتهای حاکم بر این کشور در این سالها سیاستهای مختلفی را در قبال این بحران اتخاذ کرده‌اند. از جمله سیاست خارجی آمریکا از سال ۲۰۱۶ و دونالد ترامپ که به عنوان رئیس جمهور این کشور به قدرت رسید در تلاش بوده است تا رویکرد این کشور را در جارچوب جدید در بحران افغانستان و به ویژه در قبال گروه طالبان شکل دهد. در این راستا یکی از مهمترین تحولات سیاست خارجی آمریکا در قبال بحران افغانستان، انعقاد توافق صلح با طالبان در سال ۲۰۲۰ است. به نظر می‌رسد ترامپ در خط مشی اساسی سیاست خارجی خود به ویژه در افغانستان به دنبال تامین امنیت ملی و افزایش قدرت نظامی ایالات متحده بوده و در این چارچوب از منطق اقتصادی خود نیز بهره می‌برد و با تاثیر پذیری از رویکرد نوانزواگرایی سعی نمود از مداخله در جنگهای بیهوده پرهیز کند. انعقاد توافقنامه صلح با طالبان در ذیل این مطلب عقلانی به نظر می‌رسد. در واقع آمریکا ذیل این توافق در صدد بوده است تا هزینه‌های نظامی و اقتصادی خود را که طی دو دهه جنگ افزایش گسترده‌ای داشته کاهش دهد و همچنین وضعیت افغانستان را از بن بست امنیتی و جنگهای پی در پی بین دولت مرکزی و گروه طالبان خارج سازد. افغانستان به دلیل ویژگیهای ذاتی خود و مداخله‌های خارجی و تضاد منافع بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی همواره دچار بحران است و آمریکا تلاش کرده است تا از طریق مدیریت ناامنی به دنبال حفظ دسترسی‌های سیاسی و امنیتی، تامین منافع راهبردی و ممانعت از ابتکار عمل رقبا و مخالفان خود در افغانستان باشد.

مهمترین دلایل مربوط به سیاستهای آمریکا را تغییر نگرش تدریجی آمریکا در قبال افغانستان، تجدیدنظر در مبانی اصلی سیاست خارجی این کشور، فشار کاهش تعهدات متحدان، بازدهی اندک سیاستهای آمریکا، افزایش تعهدات پس از جنگ، عدم موفقیت نظامی آمریکا در جنگ علیه طالبان و تلفات بالای غیرنظامیان در جنگ تشکیل می‌دهد.



از طرف دیگر، دولت افغانستان نیز در این سال‌ها با چالش‌هایی مواجه بوده است که برخی از آنها را گسترش قلمرو ارضی طالبان و ضعف دولت مرکزی، ساختار سنتی قدرت در این کشور و ناکارآمدی حکومت در افغانستان تشکیل می‌دهد.

اقداماتی که توسط آمریکا در افغانستان انجام گرفته است در برگیرنده اقداماتی است که از یک طرف سعی دارد با گسترش دموکراسی و نهادسازی ریشه تروریسم را از بین ببرد و از سوی دیگر اقدامات نظامی در جهت برخورد با افراطی‌گرایان و تروریست‌ها صورت گرفت. آمریکا در واقع به دنبال آن بود که تروریسم را از بین ببرد و معتقد بود که نهادمندی ضعیف و شاخصهای پائین اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و ساختار قبیله‌ای و پراکنده و گرایشهای گریز از مرکز سبب شده است که فرصتی برای گسترش تروریسم به وجود آید. از اینرو سعی کرده‌اند که با افزایش شاخص‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نهادسازی دموکراتیک زمینه را برای از بین بردن تروریسم به‌طور ریشه‌ای فراهم آورده و از این طریق باعث ایجاد نظم و ثبات در این جامعه (افغانستان) شود و به این طریق موجب توسعه صلح و ثبات در منطقه شوند. ناکامی آمریکا در گسترش اقتصادی و فرهنگی و ضعف زیرساخت‌های اجتماعی و از بین رفتن عقاید افراط گونه همانند طالبان به علت ماهیت عقیدتی آنها و نیز ضعف نهادهای دموکراتیک و گرایش دموکراسی به سوی قبیله‌گرایی و عدم شکل‌گیری هویت یگانه ملی، باعث شد که به نوعی بی‌ثباتی در داخل افغانستان که در طول مدت طولانی موجود بود، تداوم بیابد و با ظهور گروه‌های همچون نئو طالبان‌یست و عدم ساختار مشخص آن و ساکن شدن در نواحی مرزی، امنیت را در داخل این کشور (به‌عنوان مهمترین دغدغه) و مرزهای آن از بین ببرد. نتیجه این امر تشدید درگیری‌ها در داخل و در نواحی مرزی شد و سبب شد که مرزهای افغانستان به ثبات لازم نرسد. در واقع ثبات در منطقه نتیجه ثبات داخلی می‌باشد و در نتیجه این ادعا که با گسترش دموکراسی، ثبات در کشورها افزایش می‌یابد و کشورهای دموکراتیک بین خود منطقه امن ایجاد می‌کنند و مبادرت به جنگ نمی‌کنند زیر سؤال می‌رود؛ چرا که تلاش برای گسترش دموکراسی در این کشور (افغانستان) چندان موفقیت‌آمیز نبود و تنشها بلاخص در نواحی مرزی به دلیل ضعف دولت از تسلط بر نواحی حاشیه‌ای کشور و موطن گزیدن تروریستها و مخالفان در این نواحی

افزایش یافت که نتیجه آن کاهش امنیت مرزی با کشورهای همجوار شد و از سوی دیگر گروه‌های هم چون نئوطالبان خواستار برخورداری از حقوق خود بودند چراکه ناتوانی رژیم افغانستان در دادن سهم برخی از اقوام و اقلیت این بحث‌ها را ایجاد کرد.

منابع

- . Kabli, Mahdi, (1997), an introduction to the history of Afghanistan, Qom: Ehsan Publishing. **[In Persian]**
- Abbasi Dehbakri, Aziz, (2021), "US foreign policy strategy towards the fight against terrorism in Afghanistan", Scientific Quarterly of International Relations Studies, Vol. 14, No. 3. **[In Persian]**
- Aeej, (2004), Afghanistan the model of American democracy, from the imposition of terrorism to the export of democracy, Kabul: Dar Al-Nasher. **[In Persian]**
- Afghanistan, India, and Donald Trump. (2016). Available at: <http://www.iasparliament.com>
- Aghaee, Davood&Falahi, Ehsan (2015), Centran Asia bigger than fiction until reality, Central Asia and Caucasus Studies Quarterly, Volume 21, Number 89. **[In Persian]**
- Ali Tabar, Mohammad Baqer and others, 2017, "Trump and America's Middle East Strategy", World Politics Quarterly, Vol.7, No.2. **[In Persian]**
- Aminian, Bahador, (2016), "The use of force as a tool of American foreign policy, the problem facing Trump", Defense Policy Quarterly, Vol. 25, No. 99. **[In Persian]**
- Babolzehi, Rahela, (2009), America's liberal policies after September 11 and creating stability in Afghanistan, Master's Thesis: Ferdowsi University. **[In Persian]**
- Bagheri, Ismail, (2010), A comparative study of the internal and external situation of Afghanistan after eight years of foreign occupation, Islamic World Strategy Quarterly, Vol.10, No. 38. **[In Persian]**
- Barzegar, Kayhan and Tavakoli, Zahra, (2018), "Barack Obama's Strategy in Afghanistan: Its Effects on Iran's National Security and Interests", Middle East Studies Quarterly, Vol. 18, No.2. **[In Persian]**
- Baybordi, Ismail, et al., (2014) Examining America's foreign policy in the fight against terrorism: the goals and consequences of the Kabul-Washington Security Treaty, International Relations Studies Quarterly, Vol. 8, No. 30. **[In Persian]**
- Callahan, Patrick, (2007), the Logic of America's Foreign Policy: Theories of America's Global Role, Translated by: Davoud Gharayagh Zandi, Tehran: Strategic Studies Research School. **[In Persian]**
- Central Statistics Organization. (2016). Afghanistan Living Conditions Survey 2013-14. National Risk and Vulnerability Assessment. Available at: <http://cso.gov.af/en/page/1500/1494/nrav-report>.

- Cordesman, A. (2017). The Trump Transition and The Afghan War: The Need for decisive Action. CSIS, January 5.
- Deheshyar, Hossein, (2009), "Barack Obama's insurgency strategy in Afghanistan", International Theory Quarterly, No. 21. **[In Persian]**
- Deheshyar, Hossein, (2011), "The American Paradox in Afghanistan: Multiple Identity and Indivisible Sovereignty", Foreign Relations Quarterly, Vol.14, No.3. **[In Persian]**
- Deheshyar, Hossein. (2018), "Afghanistan and failed projects, state building, modernization from above", International Political Theory, No. 17. **[In Persian]**
- Department of Defense. (2016). Enhancing Security and Stability in Afghanistan. Available at: <https://www.defense.gov/Portals/1/Documents/pubs/Afghanistan-1225-Report-December-2016>
- Etaat, Javad (1997), Geopolitics & Iranian foreign policy, Tehran, Safir publication. **[In Persian]**
- Ezzati, Ezzatullah, (2010), Geopolitics in the 21st century, Tehran: Samt Publications. **[In Persian]**
- Farji Rad, Abdul Reza, (2013), "The New Strategy of the United States of America and Afghanistan's National Security", Scientific-Research Quarterly of New Attitudes in Human Geography, Vol.4, No.1. **[In Persian]**
- Floreani, V and et al. (2016). Conflict and Poverty in Afghanistan's Transition. World Bank Policy Research, Working Paper 7864, October
- Gharavi, Maryam, (2015), "US military-security strategy in Afghanistan and its impact on the national security of the Islamic Republic of Iran (2001-2016)", Political Studies Quarterly, Vol.9, No. 33 **[In Persian]**
- Hedayati Shahidani, Mehdi, (2021), "An analysis of Trump's foreign policy towards Afghanistan with an emphasis on the peace agreement with the Taliban in 2020", two quarterly journals of politics and international relations, Vol. 4, No. 8. **[In Persian]**
- Karimifard, Hossein, (2017), "Trump's foreign policy and the realities of the international system", Quarterly Journal of Strategic Studies of Public Policy, No. 28. **[In Persian]**
- Keneth katzman. (2009) Afghanistan: post-Taliban governance, security and us policy. [www. Cts.com](http://www.cts.com) march2009.
- Kivan Hosseini, Seyed Asghar, (2018), "America and the challenge of Afghanistan; from "minimal battle" to "principled realism" (2001-2019), World Politics Scientific Quarterly, Vol.8, No. 4. **[In Persian]**
- Lake, Eli, (2015), "Similarities and Differences between Obama and Trump", translator: Hossein Houshmand, Iran Diplomacy website. **[In Persian]**
- Mahmoudi, Zahra, (2019), "Review of America's strategies in Afghanistan in the last two decades", Sharq Strategic Studies Institute. **[In Persian]**
- Mohaghegh, Reza, (2013), "Bin Laden's Death and Obama's Propaganda Maneuver", Payam -e-Eghnalab, No. 47. **[In Persian]**

- Mohammadpour, Majid, (2006), Afghanistan, opportunities and threats, Jajarmi Publications. **[In Persian]**
- Naeini, Ali Mohammad, (2008), "Dimensions of soft determination in America's national security strategy", Psychological Operations Quarterly, Vol. 6. No. 21. **[In Persian]**
- Nasrollahi, Ruhollah (2012), "Tribal Democracy", Hamshahri Diplomatic Monthly, No. 26. **[In Persian]**
- Nouri, Vahid and Hosseini, Hassan (2018), "Individualism in American foreign policy in the era of Donald Trump: results and consequences", International Relations Studies Quarterly, Vol. 12, No. 46. **[In Persian]**
- Pourqadiri, Arian, (2018), "Analysis of the reasons for the invincibility of the Taliban in Afghanistan", Presidential Strategic Research Center. **[In Persian]**
- Qurbani Sheikh Neshin, Arslan, (2014), "Policies of US presidents after September 11 and peace-making in Afghanistan (based on the doctrine of liberal-democracy)", International Relations Research Quarterly, Vol.1, No. 16. **[In Persian]**
- Rafi, Hossein, and Bakhtiari Jami, Mohsen, (2013), "Peace Challenges in Afghanistan", Central Asia and Caucasus Studies Quarterly, No. 88. **[In Persian]**
- Rahai, Saeed (2010), international agreements and obligations of the third states, Tehran: Al-Hadi. **[In Persian]**
- Ramzani Bunesh, Farzad, (2016), "Trump's new strategy perspective in Afghanistan", Presidential Strategic Research Center. **[In Persian]**
- Safari, Asgar and Vostoghi, Saeed. (2015), "Ukraine's geopolitics and its role in the competition between Russia and the United States of America", International Political Research Quarterly, No. 26. **[In Persian]**
- Salimanzadeh, Saeed et al., (2017), "Trump's foreign policy strategy: neo-isolationism-realism hybrid", Public Policy Strategic Studies Quarterly, No. 28. **[In Persian]**
- Salimi, Hossein and Rahmatipour, Leila, (2014), "A comparative study of the energy strategy of China and the United States of America and its impact on the position of the Persian Gulf", Strategic Policy Research Quarterly, Vol.3, No.11. **[In Persian]**
- Shafie, Nozar, (2018), "Explanation of the Obama administration's new policy in Afghanistan and Pakistan (AF-Pak)", International Quarterly of Foreign Relations, Vol.2, No.5. **[In Persian]**
- Shafiei, Nozar, (2015), "Explaining the factors influencing the adoption of the Trump administration's strategy towards Afghanistan", International Relations Research Quarterly, Vol.1, No.24. **[In Persian]**
- Tahaei, Javad, (2018), Democratic trends and theories in international relations, Tehran: Research Center of Islamic Azad University. **[In Persian]**
- Tajik, Mohammadreza and Sharifinia, Alireza, (2008), "Discourse Obstacles to Democracy in Afghanistan", Political Science Quarterly, Vol. 12, No. 46. **[In Persian]**

- Takhshid, Mohammad Reza and Jahanshir Mansoori Moghadam. (2008), "Eisenhower's national security policy and its effect on the foreign policy of the United States towards Iran", Politics Quarterly, No. 4. **[In Persian]**
- Tamanna, Faramarz. (2018), Research Report: The New Strategy of the United States of America in Afghanistan (Afghan View), Tehran: Strategic Studies Research Institute. **[In Persian]**
- UNAMA/UNHCR. (2016). Afghanistan, Midyear Report, Protection of Civilians in Armed Conflict, Kabul, Afghanistan, July.
- Vaezi, Mahmoud, (2017), "The Obama administration's approach to the Islamic world: change or continuity of American policies", Foreign Relations Quarterly, Vol.4, No. 1. **[In Persian]**
- Walt, S (2020). Everyone Knows America Lost Afghanistan Long Ago. December 16 2020. <https://foreignpolicy.com/>
- World Bank. (2016a). Afghanistan, World Bank Overview. Available at: <http://www.worldbank.org/en/country/afghanistan/overview>.
- World Bank. (2016b). Fragility and Population Movement in Afghanistan. Available at: <http://documents.worldbank.org/curated/en/315481475557449283/Fragility-and-population-movement-in-Afghanistan>.
- World Bank. (2016c). Afghanistan Country Snapshot. Available at: <http://documents.worldbank.org/curated/en/584381476781571691/AfghanistanCountry-snapshot>.
- Zamani, Ziba, (2021), "Examination of the comparative performance of Obama and Trump's foreign policy in Afghanistan", International Conference of the Second Round of Iran-Afghanistan Cultural Dialogue. **[In Persian]**

